

فیلسوف اکنون و تحمل بار قرن

به مناسبت انتشار کتاب «اینک چرا آرنت بخوانیم؟» نوشته ریچارد جی. برنشتاین

فیلسوف اکنون و تحمل بار قرن

محسن آزموده

ها نا آرنت فیلسوف اکنون است. این شاید ساده‌ترین و در عین حال درست‌ترین پاسخ برای این پرسش باشد که «اینک چرا آرنت بخوانیم؟» تفصیل این جواب را اما باید در کتاب کوچک اما خواندنی ریچارد جی. برنشتاین خواند که به تازگی با ترجمه شیرین کریمی توسط نشر کراسه منتشر شده است. البته پیش از بحث درباره کتاب لازم است تاکید شود که آرنت خود را فیلسوف نمی‌خواند و تعابیری چون متفکر یا اندیشمند سیاسی را ترجیح می‌داد، اگرچه همان‌طور که مترجم کتاب در یادداشت کوتاه آغازین خود نوشته، در تمام زندگی‌اش به دنبال اندیشیدن و فهمیدن از راه فلسفه بود و در سال 1964 در گفت‌وگویی با تلویزیون ZDF آلمان گفته بود: «من یا باید فلسفه می‌خواندم، یا اینکه خودم را غرق می‌کردم!»

اکنون آرنت

نوشتیم آرنت فیلسوف اکنون است. این حکم را شمار کثیری از نوشته‌ها و آثاری که این روزها در زبان‌های مختلف درباره او و اندیشه‌هایش نوشته می‌شود، گواهی می‌دهد. امروز در جایی مثل ایالات متحده، نام آرنت و اندیشه‌های او، محل گفت‌وگوها و بحث‌های داغ و پرحاشیه است، بحث میان ناسیونالیست‌های افراطی با طرفداران جهان‌وطنی، بین منتقدان سیاست‌ها و گفتارهای نژادپرستانه با آنها که به هوای آزادی معتقدند نباید کسی را از ابراز اندیشه‌هایش منع کرد. در دوره پرحاشیه و بحث‌برانگیز ریاست‌جمهوری ترامپ، کتاب ریشه‌های توتالیتاریسم آرنت، بسیار پرفروش شد، اهل فکر و کتابخوان‌ها انگار متوجه نوعی شباهت بین رفتار و کردار دولت راست‌گرا و پوپولیست و تندروی ترامپ با دولت‌های توتالیتار قرن بیستمی شده بودند. همچنین

بحث از سیاست داغ شده بود، اینکه آیا عصر سیاست‌ورزی به پایان رسیده و اداره جامعه را باید به مدیران تکنوکرات و سرمایه‌داران بزرگ سپرد؟ آرنت پیش‌تر درباره همه این مسائل اندیشیده بود، پاسخ‌هایی ارائه کرده بود و مهم‌تر از آن پرسش‌هایی نو طرح کرده بود؟ سوال‌هایی چالش برانگیز و حیاتی. در سال‌های اخیر در جامعه ما هم آرنت محل توجه واقع شده. سال گذشته ترجمه کتاب بحث برانگیزش یعنی «آی‌شمن در اورشلیم: گزارشی درباره اب‌تذال شر» (ترجمه زهرا شمس) واکنش‌های زیادی برانگیخت. بحث درباره شر روزمره و دم‌دستی که موجب رذالت‌های فجیع می‌شود، برای بسیاری جالب توجه بود. انگار همه کتابخوان‌ها به دنبال پاسخی برای این پرسش بودند که آدمی به ظاهر دون پایه و حقیر همچون آی‌شمن، چرا و چگونه آن‌طور خون‌سردانه و بی‌تفاوت دست به جنایت‌هایی فجیع می‌زند؟! آیا شرم نمی‌کند؟ آیا عذاب وجدان ندارد؟ چگونه خودش و دادگاه را مجاب می‌کند؟ پرسش مهم دیگری که ذهن همگان را معطوف کرده بود، مشروعیت و قدرت دادگاه بود، چگونه می‌توان جنایتکاری چون آی‌شمن را از کشوری ثالث ربود و در کشوری غیر از جایی که در آن دست به جنایت زده، محاکمه و محکوم کرد؟

آرنت در فارسی

اصولا آرنت در فارسی جزو خوش اقبال‌هاست، بسیاری از آثار مهمش توسط مترجمینی نام آشنا و قابل اعتماد ترجمه شده‌اند، دو کتاب مهم او، خشونت و انقلاب را سال‌ها پیش مترجم پیشکسوت و زبردست، عزت‌الله فولادوند به فارسی ترجمه کرده. محسن ثلاثی چند دهه پیش مشهورترین کتابش یعنی ریشه‌های توتالیتاریسم، را از چاپ تک‌جلدی انگلیسی به فارسی ترجمه کرد و مهدی تدینی در سال‌های اخیر، ترجمه دیگری از آن را ویراست کامل‌ترش به زبان آلمانی به همراه دو جلد مقدم و موخر بر آن یعنی یهودستیزی و امپریالیسم ارائه کرد. مسعود علیا نیز دو کتاب مهم فلسفی آرنت یعنی وضع بشر و حیات ذهن را به فارسی برگردانده است. همچنین در سال‌های گذشته، کتاب‌های خوبی به فارسی درباره اندیشه‌ها و زندگی آرنت منتشر شده است، مثل کتاب هانا آرنت؛ زندگی یک روایت است نوشته ژولیا کریستوا (با ترجمه محمود مقدسی) و فلسفه سیاسی هانا آرنت نوشته لی بردشا (با ترجمه خشایار دیهیمی). در سال جاری نیز غیر از کتاب حاضر، از رساله دکترای آرنت دو ترجمه به فارسی عرضه شده است: محبت یا عشق و آگوستین قدیس (به ترتیب با ترجمه فرهنگ رجایی و مریم خدادادی).

آرنت به روایت برنشتاین

«اینک چرا آرنت بخوانیم؟» که در همین امسال ترجمه دیگری از آن با عنوان «چرا هانا آرنت را باید امروز خواند» (ترجمه حمید قانعی

(فاضلي)، نشرآشتيان) منتشر شده، با عنوان اصلي «Why Read? Hannah Arendt Now»، نخستين بار در ژوئن سال 2018 توسط نشر پوليتي (Polity) به زبان انگليسي منتشر شده است. نويسنده آن ريچارد ياكوب برنشتاين (متولد 1932) فيلسوف امريكايي و مدرس جديد تحقيقات اجتماعي و نويسنده آثار فلسفي در زمينه‌هاي پراگماتيسم امريكايي، نوپراگماتيسم، نظريه انتقادي، واسازي يا ساختارشكني، فلسفه سياسي و اجتماعي و هرمنوتيك است. رويارو كردن فيلسوفان و انديشمندان از سنت‌هاي فكري متفاوت همچون هانا آرنه، يورگن هابرماس، ريچارد رورتي، هانس گئورگ گادامر، ژاك دريدا، اگنس هلر و چارلز تيلور و برقراري گفت‌وگوي انتقادي ميان آنها، از ويژگي‌هاي آثار اوست. برنشتاين به فلسفه عمل‌گرايانه (پراگماتيستي) و معطوف به مسائل اينجا و اکنون مي‌پردازد.

کتاب کوچک اما خواندني «اينک چرا آرنه بخوانيم؟» از يك پيشگفتار و 9 فصل تشکيل شده است. دغدغه اصلي برنشتاين در اين کتاب مختصر نه معرفي مجموعه آثار و اندیشه‌هاي آرنه که يافتن پاسخي روشن و صريح به اين سوال است که چرا در سال‌هاي اخير علاقه فزاينده‌اي به آرنه و آثارش پديد آمده است؟ به عقیده برنشتاين ما اينک در دوراني تاريخي به سر مي‌بريم که سراسر جهان را در بر گرفته است. اما به نظر آرنه حتي در تاريخ‌ترين دوران هم مي‌توان به يافتن اندک نوري اميد داشت، نوري که از زندگي‌ها و کارهاي افراد ساطع مي‌شود، نه از نظريه‌ها و مفاهيم. شايد با اين نگاه تيره و تار برنشتاين به وضعيت کنوني همدل نباشيم، شايد حتي شرايط سياسي و اجتماعي امروز را با دوران تيره و تار غلبه فاشيسم و نازيسم بر اروپا در دهه‌هاي پاياني نيمه نخست قرن بيستم قابل مقايسه ندانيم و اين شباهت‌جويي را اغراق‌آميز بخوانيم. اما نمي‌توان انکار کرد که وضع کنوني بشر در معرض انواع تهديدهاي سياسي و اقتصادي و طبيعي، با رشد انواع و اقسام کين‌توزي و نفرت‌جويي در قالب جنبش‌هاي راديکال بنيادگرا و نژادپرست و قوم‌گرا و شيوع‌اندیشه‌هاي آخرالزمانی، چندان مساعد نيست و امروز بسيار نیازمند اندیشه‌هاي هستيم که از دل اين تاريخي مبهم، کورسويي به ما نشان دهند.

ايزدبا نوي فورتونا

نقطه عزيمت شرح روشنگرانه برنشتاين از اندیشه‌هاي آرنه، روايت مختصري از زندگي او در دنياست. هانا آرنه در 14 اکتبر 1906 در ليندن هانوفر آلمان، در خانواده‌اي از يهوديان سکولار ثروتمند، به دنيا آمد. سرنوشت فراز و نشيب‌هاي هولناک پيش روي او گذاشت، اما همزمان بخت و اقبال (فورتونا) هم به او عطا کرد، در جواني با بزرگ‌ترين فيلسوفان و انديشمندان معاصر در آلمان، يعني ادموند

هوسرل، مارتین هایدگر، کارل یاسپرس و رودولف بولتمان نشست و برخاست داشت و با متفکرانی چون والتر بنیامین و هاینریش بلوشر دوست بود. از نزدیک برآمدن نازیسم و فاشیسم در قلب اروپا را تجربه کرد و نه فقط به عنوان یک یهودی که به عنوان منتقد نازیسم، تا مرز کشته شدن هم پیش رفت، در سال 1933 به علت نقد یهودستیزی نازیها، هشت روز بازداشت و بازجویی شد، اما حاضر به افشای کارش نشد و آزاد شد. به فرانسه گریخت و در سالهای قدرت گرفتن نازیها، به عنوان یک پناهنده بی‌تابعیت به فعالیت پرداخت. در سال 1940 بلافاصله پس از ازدواج با بلوشر به دستور دولت در حال سقوط فرانسه، به اردوگاه کورس در جنوب فرانسه و نزدیک اسپانیا اعزام شد، اما همزمان با حمله نازیها به فرانسه، توانست از آنجا فرار کند. در نهایت با همسرش توانست ویزای امریکا بگیرد و پس از سه ماه انتظار درلیسبون، با کشتی به ایالات متحده گریخت. در سال 1941، وقتی به امریکا رسید، سی و پنج ساله بود، زبان انگلیسی را خوب نمی‌دانست و تا پیش از آن در کشوری انگلیسی‌زبان زندگی نکرده بود، با این‌همه سخت مشغول کار شد، درباره یهودستیزی و امپریالیسم نوشت و در سال 1951 اثر سترگش ریشه‌های توتالیتاریسم را منتشر کرد، کتابی با بیش از 500 صفحه متن فشرده. در بیست و پنج سال بعد آرنه آثار و نوشته‌های بحث برانگیز دیگرش را نوشت، به برخی از آنها که به فارسی ترجمه شده‌اند، اشاره شد، از میان دیگر آثار او می‌توان به رائل وارن هاگن و بحران‌های جمهوری اشاره کرد.

ما پناهندگان

نخستین درونمایه مهمی که برنشتاین، با تاکید زندگی پر فراز و نشیب آرنه در سالهای جوانی به آن می‌پردازد، موضوع بی‌تابعیتی و پناهندگی است. امروز مساله پناهندگان یکی از اصلی‌ترین و جدی‌ترین دغدغه‌های نه فقط دولت‌ها که همگان است. در همین چند ماه گذشته و با سقوط دولت افغانستان و قدرت گرفتن طالبان، هر روز شاهد فوج عظیم پناهندگانی هستیم که از این کشور جنگزده و آسیب‌دیده به سراسر جهان، از جمله ایران، می‌گریزند. آرنه دو سال بعد از ورودش به امریکا در سال 1943 مقاله‌ای با عنوان «ما پناهندگان» در نشریه‌ای گمنام منتشر کرد و در ابتدای آن نوشت: «اول از اینکه ما دوست نداریم «پناهنده» نامیده شویم، خودمان، خودمان را «تازه واردها» یا «مهاجران» می‌نامیم». به نوشته برنشتاین، «بنا به اظهار آرنه، حقیقت تلخ این است که ما خانه‌هایمان، شغل‌هایمان و زبان‌مان را از دست دادیم. بسیاری از بستگان و دوستان‌مان را که در اردوگاه‌های کار اجباری کشته شدند، از دست دادیم. به ما «توصیه دوستانه» شد که از یاد ببریم و درباره وحشت‌های گذشته حرف نزنیم.

هیچ کس نمیخواست درباره آن موضوعات چیزی بشنود. اما درباره این خوشبینی اظهار شده يك پاي کار میلنگید. این نوع خوشبینی به راحتی می‌توانست به بدبینی صامت بدل شود و برخی از ما حتی شیر گاز را باز کردیم و خودخواسته مردیم». آرنه هوشمندان افول نظم مبتنی بر دولت- ملت‌های مدرن و پیامدهای آن را پیش‌بینی می‌کرد. مساله نزدیک و مبتلابه او، پناهندگان اروپایی جنگ جهانی دوم در امریکا بودند، اما اینک وضعیت پناهندگی جهانی شده. شرایط تازه پدید آمده به ویژه پس از عالم گستره نظم سرمایه‌داری و تولید و بازتولید آن به شیوه‌ها و رنگ‌های ظاهراً متفاوت اما در بنیاد یکسان، فاصله طبقاتی و شکاف فقیر و غنی را افزایش داده. از یکسو دیگر نظم مبتنی بر دولت-ملت توانایی تامین رفاه حتی شهروندان «قانونی» در چارچوب‌های مشخص را ندارد، چه برسد به پناهندگان و از سوی دیگر هنوز بدیل قابل قبول و با ضمانت اجرایی برای آن متصور نیست. وضعیت زندگی اردوگاهی، به واقعیت مسلط و روزمره زندگی بسیاری بدل شده، شرایطی که آرنه پیش از بسیاری آن را توصیف کرده و خودش کوشیده از دل آن راهی به رهایی بیابد.

حق حقوق داشتن

یکی از نشانه‌های این راه، تاکید بر «حق حقوق داشتن» است، اینکه انسان، فارغ از ملیت، قومیت، رنگ پوست، نژاد، تعلق به يك تاریخ و جغرافیا، جنسیت، دین و مذهب و... به صرف انسان بودن، حق و حقوقی دارد و نباید این «حق حقوق داشتن» را به تابعیت يك دولت یا تعلق به يك گروه اجتماعی خاص کرد. حق حقوق داشتن از دید آرنه، یعنی حق تعلق داشتن به اجتماعی که حقوق شهروندان را ضمانت و صیانت می‌کند و افراد در آن می‌توانند عقایدشان را بیان و با دیگران در میان بگذارند. تاکید بر امکان و بلکه ضرورت تحقق حق در اجتماع، به خوبی هوشمندی و واقع‌بینی آرنه را در مقام متفکر سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهد. او می‌داند که انسان حیوانی اجتماعی- سیاسی است و تنها در دل مناسبات درست و برابر (ایزونوم) اجتماعی و سیاسی است که به حقوق خود دست می‌باید. از این رو او به خوبی در تحلیل توتالیتاریسم نشان می‌دهد که سلطه مطلق رژیم توتالیتار در گام نخست باکشتن وجود قضایی انسان آغاز می‌شود و در مرحله دوم است که کشتن وجود اخلاقی او در دستور کار قرار می‌گیرد. مرحله دهشتناک پایانی در تغییر سرشت انسان، نابودی خودانگیختگی انسان‌هاست. امروز فلاکت اقتصادی و نظام‌های فاسد سیاسی در جهان، به شیوه‌ای متفاوت با نازی‌ها، این دگردیسی ماهوی بشر را در پیش گرفته‌اند.

آرنه علیه آرنه

یکی از نکات جالب توجه و جذاب کتاب برنشتاین، مخالفت‌ها و

انتقادهای او به آرنت است. او در جای جای کتاب نشان می‌دهد که اگرچه بسیاری از مسائل و پرسش‌هایی که آرنت مطرح کرده و به آنها پرداخته، امروز بسیار بحث‌برانگیز هستند، اما الزاما همه پاسخ‌های او به این پرسش‌ها جواب نهایی و راه‌حل درست نیستند. برای نمونه نقد آرنت به صهیونیسم، فاقد آن رادیکالیسم مورد نیاز امروز است و راه‌حل‌هایی که برای این موضع ارائه کرده، همان زمان هم جدی گرفته نشد. موضوع بحث برانگیزتر نحوه برخورد آرنت با مساله نژادپرستی و جداسازی در ایالات متحده است که در دهه 1950، با انتشار «تاملاتی درباره لیتل راک» در واکنش به تصمیم دوران‌ساز براون علیه هیات آموزش و پرورش توپیکا، به وقوع پیوست. آرنت مخالف ادغام اجباری مدارس دولتی بود و مدعی بود که تبعیض اجتماعی را نباید با روش سیاسی غیرقانونی کرد. این اظهارنظر آرنت به قول منتقدی ناشی از عجز او از فهم آرمان فداکاری در میان سیاهان جنوب بود و خودش هم پذیرفت که قضاوت ناروایی کرده. اما به تعبیر برنشتاین بحثی که او طرح کرد، تا به امروز ادامه دارد و می‌توان از خود او علیه خودش بهره گرفت. به نظر او، در نوشته‌های آرنت منابعی برای اندیشیدن درباره نژادپرستی و مقاومت در برابر آن وجود دارد.

دیگر نوشتار بحث‌برانگیز و زنده آرنت، گزارش‌های جنجالی او از دادگاه آیشمن است که بعدا به صورت کتاب آیشمن در اورشلیم منتشر شد. آرنت در این کتاب هم نظرات بحث‌برانگیز ارائه می‌کند، از جمله اظهارنظرش درباره همکاری شوراهای یهودی با نازی‌ها و ادعاهایش درباره آیشمن به عنوان فردی فاقد تخیل و در نتیجه ناتوان از تفکر اخلاقی که هیچ‌وقت نفهمید چه می‌کند. برنشتاین نشان می‌دهد که این دیدگاه‌های آرنت، امروز به سادگی پذیرفتنی نیست، او تا حدودی فریب آیشمن (و شاید غرور و نگاه از بالای خودش) را خورد و نتوانست تشخیص دهد که جنایتکار نازی، فریبکارانه نقش يك مامور معذور و وظیفه شناس را بازی می‌کند. با این‌همه از دید برنشتاین اهمیت نظریه آرنت در تحلیل شخصیت فرد خاصی به اسم آیشمن نیست، بلکه در این است که به ما یادآوری می‌کند از شر اسطوره‌سازی نکنیم. نکته مهم و روزآمد دیدگاه آرنت این است که «برای ارتکاب اعمال شیطانی دهشتناک هیولابودن لازم نیست. این دعوی که مردم می‌توانند به دلایلی پیش پا افتاده مرتکب اعمال شرورانه شوند رویارویی با واقعیتی است که امروز در آن زندگی می‌کنیم.» به نوشته آرنت: «حقیقت تلخ ماجرا این است که بیشتر شرارت‌ها به دست افرادی صورت می‌گیرد که خیر بودن یا شر بودن هرگز به ذهن‌شان خطور نمی‌کند».

ارجاع به سیاست، احیای سیاست

به نظر نگارنده، اعاده حیثیت از سیاست و فراخواندن به آن به

عنوان اصلی‌ترین (اگر نگوییم یگانه) راه نیل انسان به سعادت، مهم‌ترین نکته و قابل‌تامل‌ترین بهره کتاب کوتاه اما تامل‌برانگیز برنشتاین درباره آرنت است. در روزگاری که ناکارآمدی و فساد تصمیم‌گیرندگان سیاسی در سراسر جهان، موجب از دست رفتن اعتماد همگانی به سیاست و سیاست‌ورزی شده و از همه سو شاهد دعوت به فردگرایی و سیاست‌زدایی هستیم، هانا آرنت با بازخوانی بنیادهای اندیشه سیاسی در یونان، بار دیگر ما را به سیاست فرا می‌خواند و درکی مثبت و عمیق از آن ارائه می‌کند. به تعبیر دقیق کلود لوفور «او در پی ارجاع به سیاست است». آرنت با تمایز مشهور و مناقشه‌برانگیزش میان سه مفهوم «زحمت» (labor)، «کار» (work) و «عمل» (action)، عمل را در قلب سیاست به معنای عمیق آن قرار می‌دهد.

زحمت، فعالیت است که انسان برای معیشت و گذران زندگی روزمره انجام می‌دهد، کار ساختن جهان مصنوع است، در قالب آثار هنری یا صنعتی یا... جهانی برساخته انسان که می‌تواند ماندگار شود و تداوم یابد. اما عمل کنش بی‌واسطه و مستقیم بین انسان‌هاست، پراکسیسی که مبتنی بر «زادایی» (natality) است و بنابراین در انزوا (isolation) امکان‌پذیر نیست، بلکه مستلزم حضوری برابر بنیاد (isonomy) در عرصه عمومی است. از دید آرنت، سیاست تنها صورتی از حکمرانی و تفوق و برتری یکی یا گروهی بر دیگران نیست، بلکه برای سیاست برابری سیاسی (political equality) ضروری است. آرنت برای توضیح این مفهوم به تجربه درخشان اما مستعجل دموکراسی آتنی در یونان باز می‌گردد و می‌نویسد در پولیس (شهر یا مدینه) یونانی «برابری... تضمین شده بود، ولی نه به این دلیل که تمام انسان برابر زاده یا خلق شده‌اند، بلکه برعکس، به این دلیل که انسان‌ها به‌طور طبیعی برابر نیستند... و نهادی ساخته دست بشر، یعنی پولیس لازم است که به موجب قوانین خود [نوموس] آنها را برابر سازد... برابری در پولیس یونان، یعنی آیزونومی آنها، خصوصیت پولیس بود نه خصوصیت انسان‌هایی که برابری‌شان را با فضیلت شهروندی یا فضیلت تولد به دست آورده بودند».

آرنت بر رابطه‌ای ناگسستنی میان آزادی و برابری در اندیشه سیاسی یونانی انگشت می‌گذارد و می‌نویسد: در پولیس یونانی «زندگی یک انسان آزاد به حضور دیگران نیاز داشت. از این رو خود آزادی به مکانی مثل آگورا، بازار یا پولیس یا فضای مناسب سیاسی نیاز داشت که مردم بتوانند در آن گرد هم آیند». به نوشته برنشتاین، «نزد آرنت علت وجودی سیاست آزادی است و میدان تجربه آن در عمل در قلمرو سیاسی است». او میان آزادی عمومی (public freedom) با

رهاسازي (liberation) تمايز مي‌گذارد، تفاوتی که تا حدودی به تفکیک مشهور آیزایا برلین میان آزادی مثبت و آزادی منفي شباهت دارد. برنشتاین مصداق رهاسازي را حمله دولت بوش در سال 2003 به عراق مي‌خواند. از نظر او سقوط دولت صدام، به عنوان رهاسازي مردم از چنگال مستبد، شاید براي آزادی عمومي لازم است، اما کافي نيست. آزادی عمومي از دید آرنت ايستادگی در برابر تمام صورتهای ظلم و سلطه مستبدانه است.

نکته بسیار مهم فهم آرنت از سياست، تقابل آن با تعريف رایج از این مفهوم نزد ماکیاوولي و وبر است. در آن تعبیر شایع، قدرت به معنای حکومت يك فرد، گروه یا دولت بر دیگران است و فرماندهی و فرمانبرداری، در مرکز آن قرار دارد و قدرت مترادف با خشونت در نظر گرفته میشود. درك آرنت از قدرت در برابر این نگاه قرار مي‌گیرد. از دید او در سياست راستین (true politics) اقناع منطقی حاکم است و قدرت و خشونت، نه یکی که در تقابل با هم هستند. خشونت قدرت را نابود مي‌کند، همچنان که قدرت مي‌تواند بر خشونت غلبه کند. البته آرنت آگاه است که در دنیای «واقعی» خشونت و قدرت با هم ترکیب شده‌اند. اما به لحاظ سیاسی تمايز قائل شدن میان آنها اهمیت دارد. «او به دنبال دریافت جان کلام قدرت دادن و آزادی ملموس عمومي است».

در بخش پایانی کتاب، برنشتاین با اشاره به تجربه انقلاب امریکا مي‌کوشد نشان بدهد که درك آرنت سياست انتزاعي و «صرفاً نظری» نيست. از دید او انقلاب امریکا یکی از لحظاتی است که سياست به معنای آرنتی آن محقق شد. او نشان مي‌دهد که انقلاب از دید آرنت با شورش متفاوت است، اگر شورش در پی رهاسازي است، انقلاب به دنبال آزادی است و در نتیجه عنصر اساسی آن «تاسیس» سياست يعني تقویم يك قانون اساسی (constitution) است. به نوشته آرنت در این معنا، «قانون اساسی، عمل حکومت نيست بلکه عمل مردمی است که حکومت را تاسیس مي‌کنند». در انقلاب امریکا در اواخر قرن هجدهم، این قانون اساسی، با تفکیک قوا و تعادل قدرت، کوشید قدرت را متعادل سازد. این قانون اساسی قدرتهای انقلاب را در هم آمیخت. به نوشته برنشتاین «ترکیب دولت محدود شده، تفکیک قوا، تعادل قدرت میان ایالتها و قدرت دادن به دولت فدرال دستاورد بی‌نظیر انقلاب امریکا بود.» انقلابی که نهادهای سیاسی با ثبات و بادوامی ایجاد کرد، به طوری که آزادی عمومي و سعادت همگانی، همان‌طور که از سوی بنیانگذاران انقلابی به خوبی پاس داشته شد، بتواند به شکوفایی خود ادامه دهد.

مسؤولیت شخصی و سیاسی

کتاب «اینک چرا آرنت بخوانیم؟» نوشته ریچارد جی. برنشتاین، با

گفتاری درباره مسولیت به پایان می‌رسد، مضمونی که به نوشته برنشتاین در تمام زندگی و کار آرنست جاری بود. البته شیرین کریمی، ترجمه دو مقاله خواندنی درباره آرنست به آن افزوده است که به دغدغه‌های امروزی ما به ویژه در روزگار کرونا ربط دارد: «هنر فاصله‌گذاری اجتماعی بر اساس آرای هانا آرنست» نوشته کیت برکت و «هانا آرنست فیلسوف امروز است» نوشته لیزبیت استون بریج. اما برنشتاین در فصل پایانی کتاب معتقد است، عمیق‌ترین مضمون مرتبط با مسولیت‌پذیری نزد آرنست، ضرورت بر عهده گرفتن مسولیت زندگی سیاسی‌مان است. تحمل بار قرن ما و نه انکار و فرار از آن، مهم‌ترین درسی است که از آرنست می‌آموزیم. آرنست در مقام یک انسان، همواره در طول زندگی خود مسوول و متعهد باقی ماند. نمی‌گوییم اشتباه نکرد. بسیاری از موضع‌گیری‌های او نخبه‌سالارانه، از بالا و اشتباه بود. او بسیار به توانایی‌های خود به عنوان متفکری اهل فلسفه باور داشت و دیگران را با این متر و معیار قضاوت می‌کرد. در جاهایی مثل بسیاری از دیگر نخبگان فکری آلمانی، همچون پروفیسور کین در رمان درخشان کیفر آتش (الیاس کانتی) فریب همین دانایی و فرهیختگی خود را خورد، سوختن کشورش را دید و سال‌ها ناگزیر دور از وطن زندگی کرد. با این‌همه هیچ‌گاه از پای ننشست، تا لحظه پایان، به آغاز کردن و کوشیدن برای تبدیل آزادی به واقعیتی جهانی می‌اندیشید. «آغاز کردن، پیش از آنکه تبدیل به رویدادی تاریخی شود، بالاترین توانایی انسان است؛ به لحاظ سیاسی آغاز کردن همان آزادی انسان است.» (آرنست به نقل از اینک چرا آرنست بخوانیم؟)

ریچارد یاکوب برنشتاین (متولد 1932) فیلسوف امریکایی و مدرس جدید تحقیقات اجتماعی و نویسنده آثار فلسفی در زمینه‌های پراگماتیسم امریکایی، نوپراگماتیسم، نظریه انتقادی، واسازی یا ساختارشکنی، فلسفه سیاسی و اجتماعی و هرمنوتیک است. رویارو کردن فیلسوفان و اندیشمندان از سنت‌های فکری متفاوت همچون هانا آرنست، یورگن هابرماس، ریچارد رورتی، هانس گئورگ گادامر، ژاک دریدا، اگنس هلر و چارلز تیلور و برقراری گفت‌وگویی انتقادی میان آنها، از ویژگی‌های آثار اوست.

در روزگاری که ناکارآمدی و فساد تصمیم‌گیرندگان سیاسی در سراسر جهان، موجب از دست رفتن اعتماد همگانی به سیاست و سیاست‌ورزی شده و از همه سو شاهد دعوت به فردگرایی و سیاست‌زدایی هستیم، هانا آرنست با بازخوانی بنیادهای اندیشه سیاسی در یونان، بار دیگر ما

را به سیاست فرا میخواند و درکی مثبت و عمیق از آن ارائه می‌کند. به تعبیر دقیق کلود لوفور «او در پی ارجاع به سیاست است.»

نکته بسیار مهم فهم آرنت از سیاست، تقابل آن با تعریف رایج از این مفهوم نزد ماکیاوولی و وبر است. در آن تعبیر شایع، قدرت به معنای حکومت یک فرد، گروه یا دولت بر دیگران است و فرماندهی و فرمانبرداری، در مرکز آن قرار دارد و قدرت مترادف با خشونت در نظر گرفته می‌شود. درک آرنت از قدرت در برابر این نگاه قرار می‌گیرد. از دید او در سیاست راستین (true politics) اقناع منطقی حاکم است و قدرت و خشونت، نه یکی که در تقابل با هم هستند.

منبع: روزنامه اعتماد 25 بهمن 1400 خورشیدی